



Metaphysics

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276

Vol. 16, Issue 2, No. 38, Autumn and Winter 2024

(Research Paper)

The Temporal Shape of Perceptual Experiences

Mohsen Bashiri *

Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran

Abstract

This paper delves into the ontological nature of perceptual experiences, seeking to categorize them within a metaphysical framework. Contrary to the orthodox debates about the content and phenomenal character of experiences this discussion examines their underlying nature as belonging to ontological categories. The common perspective considers perceptual experiences as mental events whose content represents the world. Despite this, the question remains whether these experiences can be ontologically classified as events. At first, this paper accounts for Alex Byrne's view, which disputes reasons based on ordinary language and introspection for classifying perceptual experiences as events. Byrne then compares perceptual experiences to propositional attitudes and beliefs, suggesting an alternative view. Thus, experiences are not events at all but rather states that, like beliefs, relate the subject to content. It appears that Byrne, by proposing this, firstly acknowledges the ontological distinction between states and events and secondly, gives precedence to the notion of perceptual experiences as states. By examining the temporal structures of phenomena (temporal shape), I address whether the distinction between different categories, including events and states, is ontological or merely different ways of expressing our descriptions of phenomena in language. Through discussions on the issue of the persistence of physical objects, I ultimately conclude that *determination at the moment* can serve as a good criterion for distinguishing the two categories of state/event. Finally, I will argue that experiential properties are dynamic, and their instantiation by the subject places perceptual experiences in the category of occurrents, specifically events.

Keywords: Perceptual experiences, Temporal shape, Ontology, Events, States.

* Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2024.139699.1523](https://doi.org/10.22108/MPH.2024.139699.1523)



دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال شانزدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۸)، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۸۱-۱۰۰

تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۷

(مقاله پژوهشی)

شکل زمانی تجربه‌های ادراکی

محسن بشیری*: دکترای تخصصی گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

چکیده

این نوشتار ماهیت وجودشناختی تجربه‌های ادراکی را بررسی می‌کند و به دنبال دسته‌بندی آن‌ها در چارچوب متافیزیکی است. برخلاف مباحث مرسوم در رابطه با محتوا و ویژگی پدیداری تجربه‌ها، این بحث ماهیت زیربنایی تجربه‌ها را از نظر تعلق به مقوله‌های وجودشناختی بررسی می‌کند. دیدگاه رایج تجربه‌های ادراکی را رویدادهایی ذهنی می‌داند که محتوایشان جهان را بازنمایی می‌کند. با وجود این دیدگاه، این پرسش همچنان باقی است که آیا تجربه‌ها از نظر وجودشناختی در مقوله رویداد مندرج می‌شوند. این نوشتار در وهله نخست دیدگاه الکس برن را توضیح می‌دهد که در دلایل مبتنی بر زبان طبیعی و درون‌نگری برای طبقه‌بندی تجربه‌های ادراکی در مقوله رویداد مناقشه می‌کند. سپس، برن با مقایسه تجربه‌های ادراکی با گرایش‌های گزاره‌ای مانند باور دیدگاهی جایگزین را مطرح می‌کند؛ از این رو، تجربه‌ها اصلاً رویداد نیستند، بلکه همانند باورها، قرار گرفتن در حالت‌هایی هستند که سوژه را با محتوا مرتبط می‌کنند. به نظر می‌رسد برن با طرح این دیدگاه، اولاً، تمایز وجودشناختی بین حالت و رویداد را می‌پذیرد و ثانیاً، حالت بودن تجربه‌های ادراکی را ترجیح می‌دهد. با بررسی ساختارهای زمانی پدیده‌ها (شکل زمانی)، به این پرسش پاسخ می‌دهم که آیا تمایز میان رویداد و حالت وجودشناختی است یا اینکه این دو صرفاً شیوه‌هایی مختلف برای بیان توصیف‌های ما از پدیده‌ها در زبان هستند. طی طرح مباحثی در رابطه با موضوع استمرار اشیای فیزیکی، در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که تعیین در لحظه ممکن است ملاکی خوب برای تمایز میان دو مقوله حالت/رویداد باشد. در نهایت، استدلال خواهیم کرد که ویژگی‌های تجربی ویژگی‌هایی پویا هستند و تمثیل یافتن این ویژگی‌ها توسط سوژه تجربه‌های ادراکی را در مقوله واقع‌شوندگان، مشخصاً رویدادها، قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: تجربه‌های ادراکی، شکل زمانی، وجودشناسی، رویدادها، حالت‌ها.

*نویسنده مسئول

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2024.139699.1523](https://doi.org/10.22108/MPH.2024.139699.1523)

۱- مقدمه

وجودشناسی تجربه‌های ادراکی تلاشی فلسفی برای تعیین مقوله‌ای است که تحت آن مندرج می‌شوند: مقوله‌هایی مانند جوهر، ویژگی، رویداد، حالت و رابطه که در متافیزیک واقعیت با آن‌ها دسته‌بندی می‌شود. تجربه‌های ادراکی به کدامشان تعلق دارند؟ بحث درباره وجودشناسی تجربه‌های ادراکی و ارزیابی متافیزیکی آن‌ها به گونه‌ای است که به مباحث مربوط به محتوا و کیفیت پدیداری تجربه‌های ادراکی منحل نمی‌شود. برای مثال، در پدیدارشناسی تجربه‌های ادراکی، مباحث منحصرأ به ویژگی‌های پدیداری یا کیفی تجربه‌ها معطوف هستند و درباره ماهیت چیزی که این ویژگی‌ها به آن اسناد داده می‌شود بحثی به میان نمی‌آید. همان‌طور که متیو سوتریو می‌گوید: «معمولاً روشن نمی‌شود که آیا حامل‌های این ویژگی‌های پدیداری رویدادهای ذهنی یا حالات ذهنی یا فرایندهای ذهنی هستند» (Soteriou, 2013, p. 2).

ما معمولاً در زبان متعارف، از تجربه‌های خود تحت عنوان رویداد، اتفاق یا حادثه‌ای یاد می‌کنیم که پیشامد می‌کند. جهان همان‌طور که رویدادهایی مانند مه‌گرفتگی، غرق‌شدن کشتی، فریاد زدن و... را در بر گرفته است، تجربه‌های ادراکی را نیز به عنوان رویدادهای ذهنی یا روانی در خود جای داده است؛ تجربه‌هایی که برای سوژه رخ می‌دهند یا اتفاق می‌افتند و در طول بازه زمانی مشخصی امتداد پیدا می‌کنند.

طبق دیدگاهی رایج، تجربه‌های ادراکی امور ذهنی یا روان‌شناختی دارای محتوای بازنمودی هستند که با آن جهان را بازنمایی می‌کنند (Brewer, 2011, pp. 54-55). حال، به شکلی خام در نظر بگیرید تجربه‌های ادراکی پدیده‌ها و ویژگی‌های زمانی را

بازنمایی می‌کنند. زمانی که تجربه ادراکی رویداد e را برای مدتی مشخص، برای مثال، از t_1 تا t_{10} ، بازنمایی می‌کند، نه فقط محتوای این تجربه یک رویداد با امتداد زمانی است، بلکه خود آن نیز به امتداد محتوایش ادامه پیدا کرده است؛ به این ترتیب، طبیعی خواهد بود که فکر کنیم تجربه نیز رویدادی است که ویژگی‌های زمانی را علاوه بر بازنمایی، متمثل می‌کند. آیا این تلقی از تجربه‌های ادراکی درست است؟ آیا واقعاً تجربه‌های ادراکی به عنوان هویت‌های جزئی تحت مقوله رویداد مندرج می‌شوند؟ از منظر وجودشناختی، زمانی که یک سوژه از یک شیء یا رویداد در یک لحظه یا بازه‌ای از زمان آگاه می‌شود و ما از تجربه ادراکی او صحبت می‌کنیم، دقیقاً به چه چیزی ارجاع می‌دهیم؟ چه اتفاقی می‌افتد یا چه رابطه‌ای برقرار می‌شود؟ به طور کلی، تجربه ادراکی چه نوع چیزی است؟

برای پاسخ به این پرسش، به نظر می‌رسد باید چند مرحله را طی کرد:

۱- ابتدا از دلایل شروع کنیم. چه دلایلی برای اثبات رویداد بودن تجربه‌های ادراکی وجود دارند؟ به نظر می‌رسد دو دسته دلیل برای اثبات رویداد بودن تجربه‌های ادراکی وجود داشته باشند. دلایل مبتنی بر زبان متعارف و دلایل مبتنی بر درون‌نگری. برای این منظور، من بحثی را مدنظر قرار می‌دهم که الکس برن (Byrne, 2009) برای مناقشه در این دلایل مطرح کرده است. او مدعی است هر دوی این‌ها از اثبات مدعا ناتوان هستند.

دیدگاه برن را در بخش دوم شرح می‌دهم.

۲- بیایید فرض کنیم حق با برن است؛ تجربه ادراکی وجود ندارد. پس، نظریه‌هایی که در رابطه با محتوای تجربه‌های ادراکی اتخاذ شده‌اند می‌خواهند چه چیزی را تبیین کنند؟ موضوع را

شکلی هستند؟ به بیان دیگر، ساختار وجودشناختی تجربه‌های ادراکی چگونه است؟ پاسخ این پرسش را در بخش چهارم ارائه خواهم داد.

۲- تردید در وجود تجربه‌های ادراکی

ما با دو پرسش در رابطه با تجربه‌های ادراکی مواجه هستیم: ۱- تجربه‌های ادراکی چه نوع امر ذهنی هستند؟ به عبارت دیگر، به لحاظ وجودشناختی در چه مقوله‌ای جای می‌گیرند؟ ۲- متعلق‌های تجربه‌های ادراکی چه چیزی هستند؟ الکس برن پاسخ تلقی رایج به پرسش دوم را دیدگاه محتوا می‌نامد: متعلق‌های تجربه‌های ادراکی در یک برداشت می‌توانند شرایط درستی باشند که اگر استیفا شوند، تجربه‌ها صادق خواهند بود؛ همچنان که باورها دارای شرایط درستی هستند که اگر استیفا شوند، صادق خواهند بود. این دیدگاه را می‌توان صورت‌بندی دیدگاه محتوا یا نظریه‌ی بازنمودی ادراک حسی نامید. از نظر برن، همان‌گونه که پاسخ به پرسش محتوا ممکن است بحث‌برانگیز باشد، پاسخ به پرسش اول هم ممکن است بحث‌برانگیز و مناقشه‌برانگیز باشد (Byrne, 2009, pp. 430-431). به عبارت دیگر، وجود تجربه‌های ادراکی به‌سان رویدادهای ذهنی نیز ممکن است محل نزاع باشد و بدیهی نباشد.

قبل از بحث درباره‌ی دلایل وجود تجربه‌های ادراکی، باید مشخص کنیم وجود تجربه به کدام معنا را می‌خواهیم اثبات کنیم. برای این منظور، برن بین دو معنا تمایز برقرار می‌کند؛ تجربه به معنای متعارف و تجربه به معنای فلسفی‌اش. در معنای فلسفی و طبعاً خاص تر از معنای متعارف، تجربه هویتی جزئی است

جووری دیگر مطرح می‌کنیم. در تمام موارد واقع‌نما و غیرواقع‌نما، مشخصاً تجربه، توهم و خطای حسی، ویژگی برجسته‌ای تمثیل می‌یابد: ویژگی تجربی. از نظر برن، برای اینکه یک سوژه یک ویژگی تجربی را متمثل کند، لازم نیست حتماً متحمل یک رویداد شود. تجربه‌ی ادراکی هم مانند باور یک نوع گرایش گزاره‌ای، حالت یا شرایطی است که سوژه را در ارتباط با یک محتوا قرار می‌دهد و آن محتوا ممکن است صادق باشد یا کاذب.

۳- بنابراین، تمثیل یافتن ویژگی‌های تجربی توسط سوژه صرفاً با رویداد بودن توضیح داده نمی‌شود، بلکه «حالت» قسیم این مقوله است. به نظر می‌رسد اینکه صرفاً بگوییم تجربه‌ی ادراکی ما مانند یک رویداد دارای نقاطی در طول زمان است، ساختار زمانی تجربه‌ها را دقیقاً مشخص نمی‌کند. به تعبیر هلن استوارد، شکل زمانی^۱ یک پدیده صرفاً با ارائه ابعاد زمانی آن توضیح داده نمی‌شود. علاوه بر نقاط ارجاع زمانی (نقطه آغاز و پایان)، شیوه‌های اشغال فواصل زمانی توسط پدیده‌ها، مهم هستند (Steward, 1997, pp. 72-73). حال، آیا واقعاً تمایز وجودشناختی میان این مقوله‌ها وجود دارد یا اینکه تمایز میان آن‌ها صرفاً بیانگر شیوه‌های متفاوت توصیف ما از پدیده‌ها است؟ پاسخ به این پرسش و ارزیابی ملاک‌های تمایز را در بخش سوم ارائه می‌دهم.

۴- عجالتاً، در این مقطع فرض کنید مقوله‌های یادشده به لحاظ وجودشناختی از یکدیگر متمایز هستند و هر کدام شکل زمانی پدیده‌ها را نشان می‌دهد. تجربه‌های ادراکی از نظر زمانی چه

^۱ Temporal shape

دریای مازندران شنا کرده‌ام. ۲- من عالی قاپو را دیده‌ام و دیدنش را فراموش نمی‌کنم. ۳- من سوشی نچشیده‌ام. ۴- امروز اتفاقاتی عجیب برای من رخ داد. ۵- لازم نیست متقاضیان کار قبلاً به عنوان کارگر رستوران کار کرده باشند.

اما آیا از کاربرد مفهوم تجربه در چنین عبارتی‌هایی می‌توان وجود تجربه ادراکی را به‌سان هویتی جزئی و زمان‌مند، آن‌گونه که در معنای فلسفی‌اش مراد است، استنتاج کرد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان از کاربردهای این مفهوم در زبان طبیعی به وجودشناسی تجربه‌های ادراکی پُل زد؟ طبعاً، در بیشتر موارد، چنین عبارتی‌هایی به رویدادهایی ارجاع می‌دهند؛ اما تجربه‌های ادراکی یکی از آن رویدادها نیستند. در واقع، مرجع این عبارات‌ها رویدادهایی خارجی هستند که در جهان اتفاق می‌افتند و نه رویدادهایی روانی که درون یک نفر اتفاق می‌افتند (Byrne, 2009, p. 433).

برای ایضاح بیشتر مقصود برن، به این مثال از زنو وندلر توجه کنید: هوا مه‌آلود است و ملوانی بر عرشه کشتی ستاره شمالی را رصد می‌کند. مدتی بعد از برطرف شدن مه، ملوان فریاد می‌زند من یک ستاره می‌بینم. از ملوان می‌پرسند چه چیزی اتفاق افتاد؟ او می‌گوید مه از بین رفت. دوباره از او می‌پرسند دیگر چه چیزی اتفاق افتاد؟ ملوان در جواب می‌گوید: «دیگر هیچ! زنو وندلر در توضیح این مثال می‌گوید: «البته، چیزهایی بسیار در محیط پیرامون و درون ملوان اتفاق افتاده‌اند؛ ولی دیدن یکی از آن‌ها نیست» (Vendler, 1957, p. 160).

حتی اگر اظهار کنیم ملوان به مدت ۱۰ دقیقه به ستاره نگاه می‌کرد، آیا چنین اظهاری دلیل است بر

که تحت مقوله رویداد گنجانده می‌شود. تجربه‌های ادراکی ما مانند سایر رویدادها (از جمله مسابقه، جشن و جنگ و ازدواج) امور جزئی هستند؛ رخ می‌دهند یا اتفاق می‌افتند، در طول زمان گسترش می‌یابند و دارای نقطه‌های آغازین، میانی و پایانی هستند (Byrne, 2009, p. 431)؛ اما چرا باید بپذیریم که اصلاً چنین رویدادهای جزئی تحت عنوان تجربه‌های ادراکی وجود دارند؟ برن در ادامه بین دو دسته از دلایلی که می‌توان اقامه کرد، فرق می‌گذارد؛ دلایل مبتنی بر زبان طبیعی و دلایل مبتنی بر درون‌نگری. به طور کلی، او معتقد است نمی‌توان از شواهد زبانی و پدیدارشناختی به وجودشناسی تجربه‌های ادراکی پُل زد.

۱-۲ دلایل مبتنی بر زبان طبیعی

ابتدا، برن کاربرد مفهوم عام تجربه در زبان متعارف را بررسی می‌کند؛ از این رو، به چند نمونه از مواردی که ما روزمره از مفهوم تجربه استفاده می‌کنیم، اشاره می‌کند: ۱- من تجربه شنا در دریای مازندران را داشته‌ام. ۲- دیدن عالی قاپو تجربه‌ای به یادماندنی بود. ۳- من تجربه‌ای از چشیدن سوشی ندارم. ۴- من امروز تجربه‌هایی عجیب داشتم. ۵- در یک آگهی استخدام برای رستوران آمده است: نیازی به تجربه قبلی نیست.

کاربرد مفهوم تجربه در این نمونه‌ها و موارد مشابه دیگر، در معنای زیست‌نامه‌ای^۱ است. در واقع، گوینده با ابراز این جملات می‌خواهد از آنچه انجام داده یا با آن مواجه شده یا شاهدش بوده یا آنچه برای او اتفاق افتاده است، گزارش دهد؛ از این رو، می‌توان اظهارات بالا را جوری دیگر بازگو کرد: ۱- من در

^۱ Biographical sense

می‌توانیم تجربه‌ها را طبقه‌بندی کنیم و به انواعی مناسب اسناد دهیم (Lycan, 2003, p. 26).

الکس برن در نقد استدلال به درون‌نگری، به ایده شفافیت تجربه^۱ تمسک می‌جوید (Byrne, 2009, p. 434). مطابق ایده شفافیت، تجربه‌های ما به قدری شفاف هستند (مانند پنجره شیشه‌ای شفاف) که به هیچ‌وجه نمی‌توانیم و رای آنچه بیرون آن‌ها نمایان است، متوجه وجودشان شویم. بر اساس شفافیت تجربه، هر ویژگی و کیفیتی که ما هنگام تجربه امور بیرونی از آن‌ها به طور مستقیم اطلاع پیدا می‌کنیم، کیفیت‌های تجربه‌های ما نیستند. ما این ویژگی‌ها و کیفیت‌ها را از آن نظر که کیفیت‌های تجربه ما هستند، تجربه نمی‌کنیم. تنها چیزی که ما از آن اطلاع پیدا می‌کنیم، امور بیرونی هستند که صحنه روبه‌روی ما را، برای مثال در تجربه بصری، تشکیل داده‌اند و تمام ویژگی‌هایی که برایمان پدیدار می‌شوند، ویژگی‌های همان اشیای بیرونی هستند (Tye, 1995, p. 30; 2002, pp. 46-47).

با توجه به شفافیت تجربه، تجربه به‌سان هویتی جزئی متعلق توجه ما به درون ذهنمان قرار نمی‌گیرد؛ از این رو، نه فقط اسناد تجربه به مقوله و نوعی مشخص با درون‌نگری حاصل نمی‌شود، بلکه حتی وجود آن به عنوان هویتی جزئی نیز اثبات نمی‌شود. حتی اگر کسی هم متعهد به ایده شفافیت نباشد، شاید به نظر عجیب برسد که موقعیت وجودشناختی حامل تجربی را فقط با درون‌نگری بخواهیم استنباط کنیم. اگر برای مثال، به‌جای این فرضیه که رویداد ذهنی یا روان‌شناختی حامل تجربی است و عمل بازنمایی را انجام می‌دهد، دیدگاه جایگزین دیگری وجود داشته باشد، قهراً درون‌نگری نسبت به آن دیدگاه خنثی

اینکه تجربه ادراکی دیدن، هویت روان‌شناختی جزئی زمان‌مند و به اصطلاح همان رویداد ذهنی است؟ اظهاراتی از این دست بر بازنمایی یک رویداد خارجی یا یک شیء در طول یک بازه زمانی برای سوژه دلالت می‌کنند؛ ولی مستلزم این نیستند که تجربه ادراکی رویدادی باشد که در طول همان بازه زمانی محقق شده است. البته شاید بتوان در پاسخ به این ادعا گفت بازنمایی به چیزی نیاز دارد که عمل بازنمایی را انجام دهد و در واقع، حامل محتوای بازنمودی باشد؛ ولی آیا این حامل حتماً همان تجربه به مثابه یک رویداد روانی یا ذهنی است؟ شاید حامل بازنمایی حالتی باشد که در بازه زمانی مشخصی برقرار می‌شود و نه فرایند یا رویدادی که در بازه یادشده محقق می‌شود. در هر صورت، نمی‌شود از نیاز داشتن به یک حامل برای بازنمایی، رویداد یا فرایند بودن تجربه را استنتاج کرد؛ بنابراین، از کاربردهای مفهوم تجربه در زبان طبیعی نمی‌توان وجود آن را به مثابه رویداد استنتاج کرد.

۲-۲ دلایل مبتنی بر درون‌نگری

اما دسته دوم دلایلی که برن در آن‌ها خدشه می‌کند، دلایل مبتنی بر درون‌نگری هستند. آیا با درون‌نگری می‌توان وجود تجربه‌های ادراکی به معنای فلسفی را استنتاج کرد؟ مدعای استدلال بر اساس درون‌نگری، فارغ از اینکه ما از تجربه‌های خود در زندگی روزمره صحبت کنیم یا نکنیم، این است که زمانی که ما توجه خود را معطوف کنیم به آنچه درون آگاهی‌مان پدیدار می‌شود، وجود تجربه‌های ادراکی برایمان آشکار می‌شود. حتی برخی از فیلسوفان از جمله ویلیام لایکن، معتقد هستند که ما با درون‌نگری حتی

^۱ Transparency of experience

است.

به این ترتیب، برن اثبات کرد بین پرسش از محتوا و پرسش از وجود تجربه هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. این طور نیست که اگر کسی نظریه محتوا را رد کرد، دست کم نمی‌تواند وجود تجربه را انکار کند؛ زیرا وجودش بدیهی است. یا این طور نیست که اگر کسی نظریه محتوا را پذیرفت، پس قهراً وجود تجربه را به عنوان حامل آن محتوا پذیرفته است.

حال، فرض کنید نظریه محتوا را پذیرفتیم ولی وجود تجربه‌های ادراکی را رد کردیم؛ این پرسش پیش می‌آید که نظریه محتوا دقیقاً چه چیزی را می‌خواهد تبیین کند؟ برای مثال، فیلسوفانی مانند سرل و پیکاک، زمانی که می‌خواهند از بازنمایی ادراکی و نشان دادن جهان و محیط پیرامون صحبت کنند، آن را به تجربه‌ها اسناد می‌دهند (Peacocke, 1983, p. 5; Searle, 1983, p. 43). از نظر آن‌ها، تجربه‌ها امور ذهنی و حامل‌های محتواهایی هستند که به جهان مربوط می‌شوند. آن‌ها هنگامی که از مفهوم تجربه استفاده می‌کنند، نسبت به واقع‌نمایی^۱ یا غیرواقع‌نمایی محتوای بازنمودی آن‌ها بی‌طرف هستند. به بیان دیگر، محتوای بازنمودی این تجربه‌ها حاوی شرایط درستی است که اگر استیفا شوند صادق و در غیر این صورت کاذب خواهند بود. فرض کنید سوژه S در شرایط عادی سیبی قرمز و گرد را تجربه می‌کند؛ به گونه‌ای که قرمز و گرد به نظرش می‌آید. همان سوژه در شرایط غیرعادی که سبب می‌شود در معرض خطای حسی قرار بگیرد، سیبی زرد و بیضی‌شکل را تجربه می‌کند؛ به گونه‌ای که قرمز و گرد به نظرش می‌آید. باز همان سوژه، در موقعیتی دیگر، توهم سیب قرمز و گرد دارد. در هر سه مورد،

سوژه واجد کیفیت پدیداری یکسانی است؛ به گونه‌ای که نمی‌تواند با درون‌نگری میان آن‌ها تمایز قائل شود. حال، طبق معنای فلسفی تجربه، در هر سه مورد، سوژه رویدادی ذهنی یا روانی را متحمل می‌شود که از نوع تجربه بصری است؛ اما اگر وجود تجربه به معنای فلسفی انکار شود، می‌توانیم بگوییم سوژه S در هر سه مورد ویژگی برجسته و مهمی را متمثل می‌کند؛ ویژگی که در هر سه مورد و هر مورد دیگری که به لحاظ پدیداری مشابه هم هستند، مشترک است و در مواردی که به لحاظ پدیداری متفاوت هستند، سوژه آن ویژگی را متمثل نمی‌کند. این ویژگی‌ها را ویژگی‌های تجربی می‌نامیم (Pautz, 2011, p. 124)؛ بنابراین، موضوع را می‌توانیم طوری بیان کنیم که نیازی به تعهد به رویداد بودن تجربه‌ها نباشد. به بیان دیگر، دیدگاه محتوا یا همان بازنمودگرایی می‌خواهد این واقعیت را توضیح دهد که در هر سه مورد، سوژه S ویژگی تجربی E را متمثل می‌کند.

از نظر بازنمودگرایان (که برن هم از آن‌ها است)، تجربه‌های ادراکی شبیه باورها هستند؛ اما نه به گونه‌ای که به آن‌ها فروکاسته شوند یا اکتساب آن‌ها باشند (با همه شباهت‌های مهمی که تجربه‌های ادراکی به باورها دارند، چیزی فراتر از آن‌ها هستند). بر این اساس، تجربه ادراکی ذاتاً مشتمل بر گرایش گزاره‌ای است؛ گرایشی که سوژه به یک محتوا پیدا می‌کند ولی نه از این نظر که مستلزم صدقش باشد؛ تقریباً شبیه گرایش گزاره‌ای غیرناظر به واقع^۲ باور کردن (Byrne, 2009, p. 437). طبق عقیده برن، مزیت تبیین تجربه‌های ادراکی به این نحو عدم تعهد آن به وجود تجربه به مثابه رویداد روانی است. به عبارت دیگر، برای توضیح اینکه سوژه S ویژگی تجربی E را

^۲ Non-factive

^۱ Veridicality

ادامه‌دهندگان^۱ و دیدگاه دوم را دیدگاه واقع‌شوندگان نامید (Grube, 2013, pp. 81-82).

الکس برن به ما نشان داد با استناد به کاربردهای مفهوم تجربه در زبان طبیعی و همچنین، با استناد به درون‌نگری، نمی‌توان هیچ یک از این دو دیدگاه را استنتاج کرد. با این اوصاف، به نظر می‌رسد: اولاً، برن دیدگاه ادامه‌دهندگان را رقیب وجودشناختی دیدگاه واقع‌شوندگان می‌داند. ثانیاً، به نظر او، دیدگاه ادامه‌دهندگان نسبت به دیدگاه دیگر رجحان دارد؛ زیرا این دیدگاه متعهد به وجود تجربه به عنوان هویت جزئی زمان‌مند (رویداد ذهنی / روانی) نیست. برای توضیح ادعای اول در بخش بعد تمایز وجودشناختی دو دیدگاه را شرح می‌دهم.

۳- حالت‌ها، رویدادها، فرایندها و دستاوردها

اموری که دارای امتداد زمانی هستند و به اصطلاح ظرف زمان را پر کرده‌اند، همه تحت یک مقوله وجودشناختی گنجانده نمی‌شوند، بلکه با توجه به نحوه پر کردن زمان طبقه‌بندی می‌شوند. به بیان دیگر، این مقوله‌ها نحوه‌ای را توصیف می‌کنند که امور ظرف زمان را اشغال می‌کنند. مقوله‌های یادشده عبارت‌اند از: رویداد، فرایند، دستاورد و حالت.

مباحثی که امروزه در فلسفه ذهن درباره ساختار زمانی تجربه‌های ادراکی مطرح می‌شوند مدیون تقسیم‌بندی وندلر در مقاله *افعال و زمان‌ها* هستند. وندلر در آن مقاله برای توضیح ساختار افعال در زبان

متمثل می‌کند، لازم نیست متحمل رویداد روانی شود، بلکه با قرار گرفتن S در رابطه با محتوای التفاتی که برای مثال، سیب گرد و قرمز را در موقعیت زمانی - مکانی L بازنمایی می‌کند، تمثّل یافتن ویژگی‌های تجربی توسط سوژه توضیح داده می‌شود. همچنان که در گرایش گزاره‌ای باور داشتن S به اینکه p برقرار است، رابطه‌ای بین سوژه و محتوای «p برقرار است» ایجاد می‌شود، تجربه ادراکی هم رابطه یا گرایش گزاره‌ای است که بین سوژه S و محتوای «p برقرار است» ایجاد می‌شود؛ در نتیجه، تجربه ادراکی واقع‌نما خواهد بود، اگر گزاره «p برقرار است» صادق باشد و غیرواقع‌نما خواهد بود، اگر گزاره «p برقرار است» کاذب باشد. بر اساس این تبیین از تجربه‌های ادراکی، برن این‌گونه نتیجه می‌گیرد:

دیدگاه محتوا نسبت به اینکه آیا تجربه کردن «p برقرار است» از سر گذراندن یک رویداد است یا قرار گرفتن در حالت یا شرایطی، ساکت است. اگر تجربه کردن «p برقرار است»، مانند باور داشتن یا معرفت داشتن، قرار گرفتن در حالت یا شرایطی باشد، دیدگاه محتوا می‌تواند به سهولت به فرضیه «بدون تجربه» مرتبط شود (Byrne, 2009, p. 437).

بنابراین، از یک سو، بین دو دیدگاه در رابطه با وجود تجربه‌های ادراکی تمایز وجود دارد: سوژه S رویدادی را از سر می‌گذراند و سوژه S در یک حالت یا شرایطی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، بازنمودگرایی با هر دو دیدگاه سازگار است: تجربه S از اینکه p برقرار است، هم با بودن S در حالتی که «p برقرار است» را بازنمایی می‌کند و هم با از سر گذراندن یک رویداد که «p برقرار است» را بازنمایی می‌کند، توضیح داده می‌شود. می‌توان دیدگاه اول را دیدگاه

^۱ Continuants view

- حالت‌ها: میل داشتن، خواستن، دوست داشتن، نفرت داشتن، قرمز بودن، مثلث بودن؛
 - فرایندها: دویدن، قدم زدن، شنا کردن، هل دادن، رشد کردن، فاسد شدن؛
 - رویدادها: یک کیلومتر دویدن، یک نقاشی کشیدن، از یک بیماری بهبود یافتن، یک خانه ساختن؛
 - دستاوردها: تشخیص دادن، ناگهان متوجه شدن، پیدا کردن (Rothstein, 2004, p. 6).
- من ابتدا وجه تمایز حالت‌ها از واقع‌شوندگان را بررسی می‌کنم و سپس، سعی می‌کنم ملاک تمایز اقسام واقع‌شوندگان (یعنی فرایند، رویداد و دستاورد) را توضیح دهم و بررسی کنم.

۱-۳ وجه تمایز واقع‌شوندگان و حالت‌ها

وجه تمایز واقع‌شوندگان، مشخصاً رویدادها و فرایندها، از حالت‌ها چیست؟ تفکیک این دو را می‌توان با تمسک به مفهوم *تطور*^۶ توضیح داد. رویدادها و فرایندها اموری هستند که در طول زمان امتداد یافته‌اند و در *تطور* هستند؛ یعنی برای تحقیقشان به زمان نیاز دارند و به تعبیر دیگر، در حال شدن و صیوروت هستند؛ ولی حالت‌ها هرچند دارای امتداد در طول زمان باشند، زمان‌بر نیستند، در طول زمان *تطور* ندارند و به تعبیر دیگر، در حال بودن هستند. برای مثال، برای اینکه شیء‌ای مثلث باشد یا قرمز باشد، لازم نیست تا در زمان *تطور* پیدا کند. به عبارت دیگر، *تمثل* یافتن ویژگی‌های مثلث بودن یا قرمز

میان چهار مقوله^۱ تمایز قائل شد: حالت^۲، پیشرفت^۳، دستاورد^۴ و فعالیت^۵. از نظر او، زمان ملاکی مهم برای این تقسیم‌بندی است (Vendler, 1957, p. 143).^۶ راستاین تقسیم‌بندی او را این‌گونه توضیح می‌دهد:

به طور سردستی، حالت‌ها موقعیت‌های غیرپویا هستند، مانند *خوشحال بودن* یا *باور داشتن*؛ فعالیت‌ها فرایندهای پایان باز هستند، مانند دویدن؛ دستاوردها رویدادهای تقریباً آنی هستند که به محض شروع شدن پایان می‌یابند، مانند متوجه شدن و پیشرفت‌ها فرایندهایی هستند که یک نقطه پایان طبیعی دارند، مانند خواندن کتاب (Rothstein, 2004, p. 6)

بعد از وندلر، تقسیم‌بندی وی برای مقاصد متافیزیکی و این موضوع که پدیده‌ها چگونه بازه‌های زمانی را اشغال می‌کنند، مورد توجه قرار گرفت. در تقسیم‌بندی دیگری، امور با توجه به ساختار زمانی‌شان به دو دسته کلی واقع‌شوندگان و حالت‌ها تقسیم می‌شوند. واقع‌شوندگان نیز به دو دسته رویداد و فرایند تقسیم می‌شوند (Mourelatos, 1978, p. 423).

طبق تعریف، آنچه باعث می‌شود حالت‌ها از واقع‌شوندگان متمایز شوند، اجزای زمانی هستند. واقع‌شوندگان اموری هستند که دارای بُرش‌های زمانی متناظر با فواصل و لحظاتی هستند که در آن‌ها امتداد پیدا کرده‌اند (Simons, 2000, p. 60)؛ اما حالت‌ها اموری هستند که اجزای زمانی ندارند. مثال‌هایی وجود دارند که نشان می‌دهند این چهار نوع چگونه زمان را پر کرده‌اند:

^۵ Activity

^۶ در این نوشتار، رویداد را معادل پیشرفت و فرایند را معادل فعالیت قرار داده‌ام؛ ولی تعاریف ارائه‌شده متناظر با همانی است که در ادبیات بحث مطرح شده است.

^۷ Unfolding

^۱ در زبان‌شناسی، به این مقوله‌ها نمود (aspect) نیز گفته می‌شود؛ نمودهایی که بیانگر نحوه گسترش مدلول‌های افعال در ظرف زمان هستند.

^۲ State

^۳ Accomplishment

^۴ Achievement

دارند؛ از این رو، چهاربُعدگرا^۳ هم نامیده می‌شوند (Loux & Crisp, 2017, p. 223). با توجه به این تفکیک در موضوع استمرار، تشبیه حالت‌ها به اشیای فیزیکی در نداشتن اجزای زمانی درست خواهد بود، اگر ما دوام‌گرایی را اتخاذ کرده باشیم؛ اما اگر استمرار اشیای فیزیکی را به امتدادشان در طول زمان منوط کرده باشیم، آن‌ها نیز اجزای زمانی خواهند داشت و در نتیجه، حالت‌ها هم که شبیه اشیای فیزیکی هستند، دارای اجزای زمانی خواهند بود. در این صورت (پذیرش دیدگاه ممتدگرایی و تشبیه حالت به شیء فیزیکی)، هر دو مقولهٔ حالت و واقع‌شوندگان اجزای زمانی خواهند داشت. پس وجه تمایزشان چه خواهد شد؟

استوارد ممکن است در پاسخ به این اشکال بگوید در موضوع استمرار، دوام‌گرا است. البته این از پیچیدگی موضوع نمی‌کاهد. باز ما با این پرسش مواجه هستیم که حق با کدام نظریه است؛ دوام‌گرا یا ممتدگرا؟ در واقع، فهم بحث میان دو ایدهٔ بالا در فهم موضوع اجزای زمانی ریشه دارد؛ اینکه آیا اشیای فیزیکی اجزای زمانی دارند یا خیر؟ و اگر اجزای زمانی دارند، جزء زمانی دقیقاً به چه معنا است؟ موضوع را از طریق تشبیه اجزای زمانی به اجزای مکانی توضیح می‌دهم. آیا امکان دارد که در یک لحظه در دو مکان متفاوت وجود داشته باشید؟ بله، ممکن است. شما پشت میز نشسته‌اید و مشغول مطالعه هستید، پای شما روی زمین و سرتان روی هوا است. اجزای مکانی شما وجود شما را در چندین مکان متفاوت ممکن می‌سازند. به همین واسطه، شما ویژگی‌هایی متفاوت را در آن مکان‌ها متمثل می‌کنید؛ پاهای شما از آنجا که روی زمین هستند سرد هستند

بودن توسط یک شیء زمان‌بر نیست؛ اما شیء‌ای مانند سیب برای فاسد شدن یا یک بچه برای بالغ شدن به زمان نیاز دارد.

مفهوم تطوّر یا زمان‌بر بودن را با مفهوم اجزای زمانی بهتر می‌توان درک کرد. استوارد می‌گوید:

رویدادها و فرایندها در بسیاری از ویژگی‌های اشکال زمانی‌شان مشترک هستند؛ هر دو رخ می‌دهند، هر دو اجزای زمانی دارند ... به نظر می‌رسد حالت‌ها در بسیاری از ویژگی‌های زمانی با اشیای فیزیکی مشترک باشند. آن‌ها در طول زمان استمرار می‌یابند (دست‌کم به طور عادی) و اجزای زمانی ندارند ... حالت‌ها شکل زمانی مشترکی با اشیای فیزیکی دارند (Steward, 1997, p. 99).

استوارد برای ترسیم تمایز میان حالت‌ها و واقع‌شوندگان از طریق تشبیه به موضوع استمرار اشیای فیزیکی، واقع‌شوندگان را دارای اجزای زمانی و حالت‌ها را فاقد اجزای زمانی معرفی می‌کند؛ اما باید توجه داشت در موضوع استمرار اشیای فیزیکی، دیدگاه‌ها به دو دستهٔ دوام‌گرایی^۱ و ممتدگرایی^۲ تقسیم می‌شوند. طبق دوام‌گرایی، یک شیء فیزیکی به مثابهٔ جزئی انضمامی فقط سه بُعد مکانی دارد و در همهٔ مقاطع زمانی وجودش، تمام و کمال وجود دارد. برخلاف این ایده، ممتدگرا معتقد است شیء فیزیکی به مثابهٔ جزئی انضمامی نمی‌تواند در مقاطع زمانی وجودش، عدداً واحد باشد، بلکه در هر مقطع زمانی و در هر لحظه، جزئی از آن شیء وجود دارد؛ به این ترتیب، شیء فیزیکی یک کلّ متشکل از اجزای زمانی است و هر کدام از این اجزاء در مقطع زمانی مختص به خودش وجود دارد. از نظر ممتدگرا، اشیای مادی علاوه بر داشتن سه بُعد مکانی، یک بعد زمانی هم

^۳ Four-dimensionalist

^۱ Endurantism

^۲ Perdurantism

به جزئی از شما ارجاع می‌دهد که صرفاً دیروز وجود داشته است، مبهم است.

بنابراین، باید نزاع بین دوام‌گرا و ممتدگرا را در فهم و پذیرش اجزای زمانی دانست؛ اما از نظر برخی دیگر، نزاع بین این دو نظریه اگر برحسب اجزای زمانی صورت‌بندی شود، هیچ کدامشان نمی‌تواند نظریه‌ای منسجم را ارائه دهد (Hofweber & Velleman, 2011)، بلکه اساساً باید این دو نظریه را برحسب این‌همانی فهمید. از نظر هافوهر و ولمن، ممتدگرایی به طرزی پیش‌پافتاده صادق است و دوام‌گرایی هم دارای ایراد اساسی است.

اما چرا ممتدگرایی به طرزی پیش‌پافتاده صادق است؟ زیرا زمانی که می‌گوییم یک شیء دارای اجزای زمانی است یعنی دارای امتداد زمانی است؛ به گونه‌ای که بخشی از آن سابق است بر بخشی از آن که لاحق است. به عبارت دیگر، مفاهیمی مانند تقدم و توالی به مفهوم بازهٔ زمانی وابسته هستند. همچنان که شیء دارای امتداد مکانی به بخش‌های فوقانی و تحتانی تقسیم‌پذیر است و این مفاهیم به مفهوم فضای مکانی وابسته هستند؛ یعنی بخش فوقانی فضای مکانی است که بخشی از شیء آن را اشغال کرده است و نسبت به فضای مکانی بخش‌های دیگر بالاتر است. به طور مشابه، زمانی که می‌گوییم بخشی از شیء مقدم بر بخش دیگر آن است یا بخشی از آن در توالی بخش دیگرش است یعنی بخش متقدم شیء فاصلهٔ زمانی را اشغال کرده است که زودتر از سایر بخش‌ها محقق شده است؛ بنابراین، اینکه یک شیء دارای امتداد زمانی قهراً تقسیم‌پذیر به اجزای زمانی است، واقعیتی است (Hofweber & Velleman, 2011, p. 40).

به نظر می‌رسد داشتن اجزای زمانی به این معنا که شیء دامنهٔ زمانی مشخصی را اشغال می‌کند و آن

ولی سرتان گرم است. امتداد شما در ظرف مکان سبب می‌شود دارای اجزای مکانی باشید که هر کدام از این اجزاء ویژگی‌هایی متفاوت را در مکان‌های متفاوت متمثل می‌کند.

اشیای فیزیکی علاوه بر امتداد مکانی، در ظرف زمان نیز امتداد پیدا کرده‌اند. شما دیروز وجود داشتید و امروز که این نوشتار را مطالعه می‌کنید نیز وجود دارید و احتمالاً فردای امروز هم وجود خواهید داشت. در هر کدام از این مقاطع زمانی، ویژگی‌هایی متفاوت را متمثل کرده‌اید. روز قبل از مطالعهٔ این نوشتار اطلاعی از محتوای آن نداشتید؛ ولی امروز که مطالعه‌اش می‌کنید از آن اطلاع دارید.

از نظر ممتدگرایان، اجزای شما منحصر به همین اجزای مکانی مانند پا، دست، سر، بینی و ... نیستند. شما به‌سان موجودی که در طول زمان امتداد پیدا کرده است، واجد اجزای زمانی نیز هستید؛ شمای دیروزی با شمای امروزی و شمای فردایی متفاوت است. هر کدام از این‌ها اجزای شما هستند که سبب می‌شوند شما در این مقاطع زمانی مختلف وجود داشته باشید و ویژگی‌هایی متفاوت را متمثل کنید.

از نظر دوام‌گرایان، شما به مثابهٔ یک کل در هر یک از این مقاطع زمانی وجود دارید. برای مثال، امروز که نشسته‌اید و در حال مطالعهٔ این نوشتار هستید، فقط بخشی از وجود شما نیست که در حال مطالعه است، بلکه شما تمام و کمال در آن لحظه وجود دارید. از نظر دوام‌گرایان، اینکه بگوییم دیروز فقط بخشی از شما وجود داشت و امروز بخشی دیگر، مرموز است و ابهام دارد، بلکه کل همان شخصی که دیروز چیزی از محتوای این نوشتار نمی‌دانست، امروز هم که این نوشتار را می‌خواند وجود دارد و دقیقاً با هم این‌همان هستند. اینکه بر اساس عقیدهٔ ممتدگرایان بگوییم شمای دیروزی فقط

نیست؟ زیرا شیء موقعیت‌های مکانی مختلف را در زمان‌های مختلف اشغال می‌کند. در واقع، آنچه برای یک شیء ممکن می‌سازد تا مکان‌هایی مختلف را در تمامیت مکانی اش اشغال کند، وجود بُعدی دیگر به اسم زمان است که شیء در امتداد آن موقعیتش را در مکان تغییر می‌دهد؛ اما حرکت در زمان را نمی‌توان این‌گونه فهمید؛ زیرا بُعدی که شیء در امتداد آن تغییر موقعیت می‌دهد، همان بُعدی است که در آن موقعیت شیء تغییر می‌کند (Hofweber & Velleman, 2011, p. 39). احتمالاً دوام‌گرا در پاسخ به این اشکال بگوید سفر در زمان تنها راه فهم دوام‌گرایی نیست؛ از این رو، با این اشکال مواجه نخواهد بود که باید بُعدی فراتر از زمان برای شیء در نظر گرفت تا حرکت در امتداد زمان را برای شیء توجیه کند. با این اوصاف، با یک پرسش مواجه خواهد شد: اگر منظور دوام‌گرا از وجود تمام و کمال یک شیء در هر لحظه از زمان سفر شیء در زمان نیست، پس منظورش دقیقاً چیست؟

از یک سو، حالت‌ها به اشیای فیزیکی تشبیه شده بودند؛ از این رو، تمایز آن‌ها از واقع‌شوندگان، طبق یک تفسیر مبتنی بر اجزای زمانی بود؛ اما همان‌طور که گفته شد، اجزای زمانی را نمی‌توان به راحتی انکار کرد. حتی در نزاع بین دوام‌گرایان و ممتدگرایان، اجزای زمانی نمی‌توانند محل نزاع باشند؛ به این ترتیب، حالت‌ها نیز مانند اشیای فیزیکی دارای اجزای زمانی خواهند بود.

از سوی دیگر، چیزی که تقریباً مورد اتفاق همه (ممتدگرا و دوام‌گرا) است، وجود اجزای زمانی برای فرایندها و رویدادها است. حتی اگر دوام‌گرا نپذیرد وجود شما شخصاً دارای اجزای زمانی است؛ اما می‌پذیرد رویداد جشن تولدتان دارای اجزای متقدم و متأخر (یا همان اجزای زمانی) است (Hawley,

دامنه زمانی خود به بخش‌های متقدم و متأخر تقسیم می‌شود و به این ترتیب، شیء اجزائی خواهد داشت که آن بخش‌ها را پُر می‌کند، غیرقابل انکار باشد. حتی دوام‌گرا هم قبول دارد که یک شیء، به ویژه اگر یک ارگانیسم باشد، در طول زمان تغییر می‌کند؛ رشد می‌کند، بالغ می‌شود و رو به زوال می‌رود؛ در نتیجه، بخشی از شیء در گذشته و بخشی از آن در آینده است. با این اوصاف، این بدان معنا نیست که در حال حاضر، شما به عنوان یک ارگانیسم و یک شخص چیزی کمتر از یک شخص کامل باشید؛ بنابراین، چه چیزی باعث شده است ممتدگرایان جزء زمانی اشیاء را کشفی بزرگ بدانند؟ این حقیقت بدیهی چرا باید برای آن‌ها بزرگ جلوه کند؟

اگر به اقتضای اینکه دامنه زمانی به اجزای متقدم و متأخر تقسیم‌پذیر است، قبول کنیم حتی اشیای فیزیکی در این دامنه زمانی امتداد پیدا کرده‌اند و دارای اجزای زمانی هستند، پس چگونه باید دوام‌گرایی را به صورت نظریه‌ای مخالف با وجود اجزای زمانی فهمید؟ اگر اجزای زمانی، به معنای یادشده، مورد اتفاق همه است، پس دقیقاً دوام‌گرایان چه چیزی را انکار می‌کنند؟ تصویری که آن‌ها از استمرار اشیاء در طول زمان نشان می‌دهند چگونه است؟ به نظر می‌رسد دوام‌گرایان استمرار اشیاء را به نحوی سفر در زمان می‌دانند؛ یعنی تلقی آن‌ها از استمرار یک شیء در طول زمان این است که شیء در زمان حرکت می‌کند و موقعیت‌های زمانی مختلفی را اشغال می‌کند؛ موقعیت‌هایی که در تمامیت زمانی آن شیء وجود دارند؛ دقیقاً مانند اینکه یک شیء در امتداد مکانی حرکت می‌کند و موقعیت‌های مکانی مختلفی را در تمام آن فضایی که حرکت در آن اتفاق می‌افتد، اشغال می‌کند؛ اما چرا حرکت در مکان منسجم به نظر می‌رسد؛ ولی سفر در زمان این‌گونه

2020, sec 2)؛ با وجود این، هنوز مشخص نیست که اگر تمایز میان حالت‌ها و واقع‌شوندگان مبتنی بر تمایز میان دوام‌گرایی و ممتدگرایی است، حالت‌ها دقیقاً چه اموری هستند؛ از این رو، به نظر می‌رسد تبیین موضوع استمرار در طول زمان که هافوبر و ولمن آن را مطرح می‌کنند، برای درک تمایز میان حالت‌ها و واقع‌شوندگان راه‌گشا باشد. پس، من در ادامه، شهودی که آن‌ها انگیزه دوام‌گرایی می‌دانند را شرح می‌دهم.

شهودی که انگیزه دوام‌گرایی است و ملاک تمایز آن از ایده ممتدگرایی است، به بهترین شکل با مقایسه میان این‌همانی شخصی^۱ و این‌همانی رویدادها و فرایندها به دست می‌آید. در رابطه با این‌همانی شخصی، باید گفت آنچه برای یک شخص در یک لحظه وجود دارد برای تقوّم جزء زمانی همان شخص کافی است؛ به گونه‌ای که آنچه شخص در آن لحظه واجدش است، مستقل از لحظات دیگر است. به عبارت دیگر، ویژگی‌هایی که یک شخص در یک لحظه متمثل می‌کند، به بود و نبود آنچه ممکن است در لحظات دیگر برای فرد مقرر شود، وابسته نیست. اگرچه در یک لحظه مشخص، شخص تمام آنچه باید در طول زمان باشد (خویشستن دارای امتداد زمانی) نیست؛ آن شخص در آن لحظه کاملاً خودش است و این‌همانی شخصی‌اش کاملاً در آن لحظه تعیین می‌شود (Hofweber & Velleman, 2011, p. 50).

اما در طرف مقابل، این‌همانی رویدادها یا فرایندها چگونه تعیین می‌شود؟ هافوبر و ولمن برای توضیح این‌همانی رویدادها و فرایندها از مثال نوشتن یک چک استفاده می‌کنند. رویدادی مانند نوشتن یک چک را در نظر بگیرید. این رویداد واجد اجزای زمانی

است که شامل لحظات متوالی ریختن جوهر از خودنویس بر روی کاغذ است. آنچه از این رویداد در یک لحظه مشخص وجود دارد (برای مثال، ریختن یک قطره جوهر)، برای تعیین اینکه چک در حال نوشته شدن است کافی نیست. یک قطره جوهر که در یک لحظه مشخص اثر خود را روی کاغذ می‌گذارد، ممکن است فقط منحصر به آن لحظه باشد و در لحظات آتی جوهر خودنویس خشک شود و جوهری نباشد تا رویداد نوشتن چک را کامل کند؛ بنابراین، نه فقط تمامیت زمانی یک رویداد محدود به یک لحظه نیست، بلکه آنچه در هر لحظه اتفاق می‌افتد تعیین نمی‌کند چه رویدادی در حال وقوع است. به بیان دیگر، همه چیز در یک لحظه نیست و آنچه در لحظه است کاملاً آن رویداد نیست (Hofweber & Velleman, 2011, p. 50).

بنابراین، ما به یک ملاک برای تمایز بین اشیای فیزیکی و واقع‌شوندگان دست پیدا کردیم. اگر بر روی یک بُرش و قطعه زمانی آنی تمرکز کنیم، می‌توانیم بفهمیم یک امر اعم از شیء فیزیکی یا رویداد می‌تواند به طور کامل در آن لحظه تعیین شود یا خیر؟ در رابطه با رویدادها، پاسخ هر دو نظریه، یعنی دوام‌گرایی و ممتدگرایی، منفی است؛ هر دو نظریه می‌پذیرند چیسستی رویدادها به طور کامل در یک لحظه تعیین نمی‌شود؛ اما در رابطه با اشیای فیزیکی چطور؟ ممتدگرایان می‌گویند اشیای فیزیکی رفتاری شبیه رویدادها دارند؛ یعنی در لحظه هویتشان تعیین نمی‌شود. در طرف مقابل، دوام‌گرایان معتقد هستند اشیاء شبیه اشخاص هستند و همان‌طور که هویت شخص در یک لحظه به طور کامل متعین است، اشیای فیزیکی نیز چنین هستند.

^۱ Personal identity

خط پایان یک کیلومتر از خط شروع مسابقه فاصله دارد. دویدن شما در طول این مسیر، بدون در نظر گرفتن نقطه پایانی، یک فرایند است و با در نظر گرفتن نقطه پایانی و رسیدن به آن، یک رویداد است. نقطه پایانی، یعنی عبور شما از خط پایان مسابقه، پایانی بر این رویداد است و در حقیقت، دستاورد شما خواهد بود. دستاوردها شبیه لبه‌های سطوح هستند که بعدی ندارند و صرفاً برای تمایز سطوح از یکدیگر فرض گرفته می‌شوند؛ بنابراین، دستاوردها را باید واقع‌شوندگان آنی دانست که فقط باعث تمایز رویدادهای دارای امتداد زمانی از یکدیگر می‌شوند.

از مثال بالا فهمیده می‌شود تمایز رویداد از فرایند در غایت‌مندی^۱ آن نهفته است. توصیف یک واقعه تحت عنوان رویداد متضمن ارجاع به نقطه‌ای است که واقعه مربوط در آن نقطه تکمیل می‌شود و به پایان می‌رسد، در حالی که توصیف یک واقعه تحت عنوان فرایند متضمن چنین ارجاعی نیست (Rothstein, 2004, p. 7). پس، به عبارت دیگر، رویدادها واقعه‌شوندگان غایی^۲ و فرایندها واقعه‌شوندگان غیرغایی^۳ هستند. فرایندها رویدادهای با پایان باز هستند؛ ولی رویدادها فرایندهای با پایان بسته هستند. تحقق یک رویداد فقط در صورتی صدق می‌کند که به پایان رسیده باشد. برای مثال، اگر دوندۀ الف در اثنای دوی ۵۰۰ متر ناگهان بایستد، رویداد «دوندۀ الف ۵۰۰ متر دوید» محقق نشده است؛ ولی برای تحقق یک فرایند، کافی است کمترین بازه زمانی که فرایند مربوط در آن محقق می‌شود، اتفاق بیفتد. برای مثال، حتی اگر دوندۀ یادشده از t_1 تا t_2 یک متر دویده باشد، فرایند دویدن صدق می‌کند.

به نظر می‌رسد این نحوه از تمایز، بیشتر از آنکه

با توجه به مطالب بالا، اولاً، اگر در موضوع استمرار دوام‌گرا باشیم، ثانیاً، وجود اجزای زمانی را بپذیریم و ثالثاً، حالت‌ها را شبیه اشیای فیزیکی بدانیم، باید بگوییم حالت‌ها امور دارای امتداد زمانی هستند که در یک لحظه تعیین می‌شوند و واقع‌شوندگان امور دارای امتداد زمانی هستند که در یک لحظه تعیین نمی‌شوند. برای مثال، اگر شیء O ویژگی P را از زمان t_1 تا t_{10} متمثل کرد، شیء آن ویژگی را در دامنه زمانی t_1-t_{10} دارد. اگر در هر لحظه از دامنه زمانی یادشده، «شیء O ، p است» صادق بود، پس یک حالت در طول این دامنه زمانی برقرار است و p یک ویژگی ایستا خواهد بود (مانند اینکه مثلث بودن یا باور داشتن به « $2+2=4$ » در همه لحظات صدق می‌کند یا برای مثال، اگر خسرو به مدت ۲۰ سال شیرین را دوست داشت، در تمام لحظات این ۲۰ سال، دوست داشتن شیرین صدق می‌کند)؛ اما اگر شیء O به واسطه حرکت از t_1 به t_{10} ویژگی P را متمثل کرد، به گونه‌ای که در یک لحظه «شیء O ، p است» صادق نباشد، یک رویداد یا فرایند در دامنه زمانی یادشده در حال وقوع است و P یک ویژگی پویا خواهد بود، مانند قدم زدن.

بنابراین، تمایز حالت‌ها و واقع‌شوندگان، در امتداد زمانی و داشتن جزء زمانی نخواهد بود؛ هر دو مقوله دارای امتداد زمانی هستند و طبعاً دارای اجزای زمانی خواهند بود. در عوض، تمایز این دو مقوله در این است که حالت‌ها در واقع ویژگی‌های ایستا و واقع‌شوندگان ویژگی‌های پویا را متمثل می‌کنند.

۲-۳ وجه تمایز رویدادها و فرایندها

فرض کنید می‌خواهید در یک مسابقه دو شرکت کنید.

^۳ Atelic

^۱ Telicity

^۲ Telic

وجودشناختی باشد، زبانی است. در واقع، توصیف ما از یک واقعه زمانی به نقطه اتمامش ارجاع می‌دهد، با عنوان رویداد و توصیف ما از همان واقعه بدون ارجاع به نقطه اتمام، با عنوان فرایند بیان می‌شود.

از طریق تشبیه به تمایز اشیای مادی بر مبنای نحوه اندازه‌گیری، نیز می‌توان بین فرایندها و رویدادها فرق گذاشت. اموری که مکان را اشغال کرده‌اند به دو مقوله سنجیدنی با جرم^۱ و سنجیدنی با شمارش^۲ تقسیم می‌شوند. اجرامی مانند توده‌ای از طلا و نقره یا حجمی بزرگ یا کوچک از آب شمردنی نیستند، بلکه با کمیت‌سنج‌هایی مانند کمی و بیشی و مقداری و ... سنجیده می‌شوند؛ بنابراین، نمی‌توان گفت یک طلا، دو آب و ...؛ اما می‌توان گفت توده‌ای بزرگ از طلا از توده‌های کوچک‌تر طلا تشکیل شده است. فرایندها شبیه مواد سنجیدنی با جرم هستند. برای مثال، فرایند هل دادن گاری را نمی‌توان با شمارش سنجید؛ ولی با کمیت‌سنج‌هایی مانند کمی یا بیشی می‌توان آن را توصیف کرد: کمی هل دادن کافی است. همچنین، هل دادن یا راه‌رفتن به عنوان فرایند ممکن است از قطعات کوچک‌تر یا کوتاه‌تر هل دادن یا راه‌رفتن تشکیل شده باشند. در مقابل، برای توصیف کمی اشیای سنجیدنی با شمارش می‌توان از تعبیری صحیح مانند دو النگوی طلا یا سه قایق استفاده کرد. همچنین، نمی‌توان گفت یک قایق از دو قایق دیگر یا یک النگو از دو یا سه النگوی دیگر تشکیل شده است. به طور مشابه، رویدادها (برای مثال، هل دادن گاری در امتداد کوچه هفتم یا ساختن یک قایق) نیز با شمارش سنجیده می‌شوند. همچنین، نمی‌توان گفت رویداد ساختن یک قایق از چند رویداد ساختن قایق تشکیل شده است (Crowther, 2018, p. 70; Mourelatos, 1978, p.)

(430).

به نظر می‌رسد تمایز بر مبنای نحوه اندازه‌گیری لازمه تمایز بر مبنای غایت‌مندی باشد. رویدادها به دلیل اینکه غایت‌مند هستند، شمردنی هستند. به عبارت دیگر، از آنجا که مرز و غایتی مشخص دارند و به همین دلیل، متفرد از رویدادهای دیگر هستند، شمردنی خواهند بود؛ مانند توده‌ای از طلا که زمانی که شکلی مشخص مانند النگو می‌گیرد، شمردنی می‌شود؛ اما فرایندها به دلیل اینکه فاقد این غایت هستند، با شمارش سنجیده نمی‌شوند. در هر صورت، وجوه تمایز غایت‌مندی و اندازه‌گیری از آنجا که بیشتر نحوه توصیف ما از واقع‌شوندگان در زبان هستند، مقوله وجودشناختی آن‌ها را تعیین نمی‌کنند.

۳-۳ ارزیابی وجوه تمایز

باید توجه داشت این وجوه تمایز مبتنی بر آزمون‌های زبانی هستند. برای مثال، افعالی که بر حالت‌ها (خوشحال بودن، باوردداشتن، مثلث بودن) و دستاوردها (مرز یا غایت یک رویداد مانند متوجه شدن یا تشخیص دادن یا رسیدن یا متوقف شدن) دلالت دارند، به دلیل اینکه در قالب استمراری به کار برده نمی‌شوند، پویا نیستند؛ در حالی که افعال دال بر رویدادها (ساختن خانه یا رفتن به بازار) و فرایندها (خوردن یا قدم زدن) در قالب استمراری به کار برده می‌شوند، پس پویا هستند. به عبارت دیگر، در پاسخ به پرسش «در حال چه کاری هستی؟ یا داری چه کار می‌کنی؟»، نمی‌توان از افعال دال بر حالت‌ها و دستاوردها استفاده کرد. برای مثال، نمی‌توان گفت «در حال خوشحال بودن هستم»؛ اما می‌توان از افعالی که دال بر فرایندها یا رویدادها هستند استفاده کرد: «در حال رفتن به بازار هستم یا دارم قدم می‌زنم».

^۲ Count-quantifiable

^۱ Mass-quantifiable

همگنی رابطه‌ای است که بین یک واقعه دارای امتداد زمانی و اجزای زمانی‌اش برقرار است. همگنی به ما می‌گوید اجزای زمانی سازنده یک واقعه هم‌نوع آن واقعه هستند. بر این اساس، فرایندها (فعالیت‌ها) برخلاف رویدادها (پیشرفت‌ها)، همگن هستند. برای مثال، اگر شکل استمراری یک فعل (x-ing) دال بر یک رویداد (پیشرفت) مانند خانه ساختن باشد، صدق گزاره «S از t_1 تا t_{10} خانه می‌ساخت» مستلزم صدق گزاره «S در t_5 خانه ساخت» نیست؛ اما اگر بر یک فرایند (فعالیت) مانند دویدن دلالت کند، در هر لحظه از بازه زمانی یادشده، گزاره «S دوید» صدق می‌کند. این تمایز، در واقع، پیشنهادی است که برای حل پارادوکس/استمراری^۲ داده شده است. پارادوکس استمراری به این معنای زمانی ارجاع می‌دهد که می‌توان از گذشته استمراری مسندهای دال بر فرایند (فعالیت) گذشته ساده را استنتاج کرد؛ ولی از گذشته استمراری مسندهای دال بر رویداد (پیشرفت) نمی‌توان گذشته ساده را استنتاج کرد (Landman, 1992, pp. 1-2).

در واقع، از آنجا که اجزای زمانی رویدادها غایت آن رویداد را محقق نکرده‌اند، از نوع آن رویداد نیستند؛ بنابراین، غایت‌مندی رویدادها سبب می‌شود اجزای زمانی‌شان همگن با رویداد کل نباشند؛ اما در فرایندها، از آنجا که این غایت وجود ندارد، اجزاء از همان نوعی هستند که فرایند کل است؛ یعنی همگن هستند. پس، تمایز رویدادها و فرایندها در همگنی نیز به غایت‌مندی آن‌ها وابسته و توصیف‌محور است.

همچنین، به نظر می‌رسد تجانس‌ی که بین اجزای زمانی یک فرایند و خود فرایند به مثابه کل وجود دارد، مبتنی بر مقیاسی است که ما برای تحقق هر جزء

اما آیا این مقوله‌های زبانی را باید به مقوله‌های وجودشناختی تعمیم داد؟ افعالی که تحت مقوله حالت قرار گرفته‌اند شکل استمراری ندارند؛ زیرا موقعیت‌هایی را نشان می‌دهند که برخلاف فرایندها و رویدادها، در طول زمان محقق نشده‌اند و همان‌طور که بیان شد، حالت‌ها تطوّر ندارند و وجود آن‌ها در لحظه برای تعیین آن‌ها کافی است. از نظر من، تمایز حالت‌ها از واقع‌شوندگان مبتنی بر ملاحظات وجودشناختی و نظریه‌ای است که در مسئله استمرار اتخاذ می‌کنیم.

این مطلب درست است که کاربرد افعال در شکل استمراری زبان به زبان فرق دارد. ممکن است در زبانی فعل دال بر حالت در قالب استمراری به کار برده شود؛ از این رو، نمی‌توان کاربرد فعل در شکل استمراری را شاهدهی برای فرایند بودن و عدم کاربردش را شاهدهی برای حالت بودن در نظر گرفت. همچنین، می‌توان عبارات‌هایی که دال بر شکل استمراری فعل هستند را به نحوی دیگر بازگو کرد. برای مثال، عبارت «من دارم یک شیء را می‌بینم» را با عبارت «من به نحو ادراکی از یک شیء مطلع هستم» جایگزین کرد؛ بنابراین، با تکیه بر این شواهد زبانی نمی‌توان به مقوله‌های وجودشناختی پل زد. با این اوصاف، تمایز میان حالت و واقع‌شوندگان را همان‌طور که بیان شد، می‌توان بر اساس نظریه‌های دوام‌گرایی و ممتدگرایی تبیین کرد. این موضوع را با وجه تمایزی دیگر که وندلر (Vendler, 1957, p. 146) مطرح کرده است، توضیح می‌دهم: همگنی!

• همگنی: واقعه e که در طول بازه زمانی t_1-t_{10} رخ داده است همگن خواهد بود، اگر در هر لحظه از بازه زمانی مربوط صادق باشد.

^۲ Imperfective paradox

^۱ Homogeneity

در نظر گرفته‌ایم. برای مثال، در رابطه با دویدن در بازه زمانی t_1-t_{10} ، اگر جزء زمانی را تا t_5 در نظر گرفته باشیم، دویدن صدق می‌کند؛ ولی اگر مقیاس را ریزتر کنیم، احتمالاً دونه فقط یک قدم برداشته است و طبعاً، در آن لحظه دویدن صدق نخواهد کرد. همچنان که در اجرام و مواد غیرشمردنی، اگر مقیاس تقسیم اجزاء را ریزتر کنیم، به اتم‌هایی می‌رسیم که از جنس همان مواد نیستند؛ شاید توده‌ای بزرگ از طلا از توده‌های کوچک‌تر طلا تشکیل شده باشد، ولی اتم‌های سازنده‌اش قطعاً از طلا نیستند؛ بنابراین، برای اینکه بتوانیم بگوییم یک فرایند همگن است، باید کمترین بازه زمانی موردنیاز برای تحقق فرایند طی شود تا فرایند در آن بازه صدق کند (Taylor, 1977, p. 211).

بنابراین، فرایندها لحظه به لحظه همگن نیستند، بلکه تا کمترین بازه زمانی همگن هستند؛ اما حالت‌ها چگونه؟ همگن هستند یا ناهمگن؟ به نظر می‌رسد فقط حالت‌ها همگن تا لحظه^۱ هستند (Rothstein, 2004, p. 14). برای مثال، اگر خسرو ۲۰ سال از عمرش را عاشق شیرین بود، در هر لحظه از این مدت عاشق او بوده است. همگن بودن حالت‌ها در اثر همان تمایز بین حالت‌ها و واقع‌شوندگان است که مطرح شد. حالت‌ها بمانند اشیاء مادی در لحظه تعیین می‌شوند؛ یعنی با استناد به یک لحظه می‌توان تعیین کرد چه حالتی برقرار است یا چه شی‌ای وجود دارد. در واقع، اگرچه یک حالت ممکن است بازه‌ای از زمان را پر کند و دارای امتداد زمانی باشد، برای برقرار بودن ذاتاً و ضرورتاً به آن امتداد زمانی وابسته نیست؛ اما فرایندها و رویدادها برای تحقق به امتداد زمانی نیاز دارند و از این رو، ذاتاً و ضرورتاً امتداد زمانی

دارند.

باید توجه داشت حالت‌ها برای برقرار شدن، به وقوع برخی از رویدادها یا فرایندها (پیش از برقراری یا هم‌زمان با آن) نیاز دارند. برای مثال، حالت پدر بودن برای یک شخص زمانی برقرار می‌شود که رویدادهایی مانند ازدواج محقق شده باشند، یا دمای آب ۶۰ درجه است حالتی است که برقرار بودنش از t_1 تا t_{10} مستلزم وقوع فرایندی از جنس جنبش مولکولی در همان بازه زمانی است؛ با این حال، ویژگی‌هایی که در حالت‌ها تمثّل می‌یابند، ایستا هستند و برقراری آن‌ها ذاتاً به گذر زمان وابسته نیست. برای مثال، اگر یک حالت در طول یک بازه زمانی برقرار شده باشد، هر لحظه‌ای از این بازه زمانی را که در نظر بگیریم، قبل از آن حالت یادشده برقرار شده است و در نتیجه، بعد از آن لحظه به برقرار بودنش ادامه می‌دهد؛ نه اینکه هنوز محقق نشده باشد و برای تحققش به گذشت آن بازه زمانی وابسته باشد.

۴- تجربه‌های ادراکی و شکل زمانی آن‌ها

حال برگردیم به این موضوع که تمثّل یافتن ویژگی‌های تجربی را چگونه باید تحلیل کرد. الکس برن مدعی است هیچ دلیلی برای وجود تجربه به عنوان یک رویداد وجود ندارد؛ اما طبق اذعان او، تفاوتی بنیادی میان حالت بودن یا رویداد بودن تجربه‌ها وجود دارد. در هر صورت، تمثّل یافتن ویژگی‌های تجربی را باید حالت قلمداد کنیم یا رویداد؟ به عبارت دیگر، ویژگی‌های تجربی را باید پویا بدانیم یا ایستا؟

برای الکس برن، عدم تعهد به وجود تجربه‌ها به عنوان رویدادهای روان‌شناختی جزئی اهمیت دارد. با

^۱ Homogeneous down to instants

می‌کند. برای مثال، فرض کنید به ستاره‌ای در آسمان خیره شده‌اید و ناگهان ناپدید می‌شود. واقعه ناپدید شدن در یک لحظه اتفاق می‌افتد و زمان بر نیست. این واقعه، در حقیقت، مرزی است برای دامنه زمانی که ستاره در آن دامنه رؤیت‌شدنی بوده است. روشن است در این سناریو، ادراک ما از حضور ستاره در آسمان به‌تنهایی ادراک رویداد ناپدید شدنش نیست؛ همچنان که ادراک عدم ستاره به‌تنهایی ادراک ناپدید شدنش نیست، بلکه ادراک ما از واقعه ناپدید شدن ستاره مستلزم دو ادراک از حضور و عدم حضور ستاره است؛ یعنی اگر آسمان را صحنه‌ای در برابر چشمانمان فرض کنیم، تا قبل از ناپدید شدن ستاره، این صحنه را با ستاره یادشده ادراک می‌کنیم و بعد از ناپدید شدن آنی ستاره، صحنه را بدون آن ادراک می‌کنیم؛ بنابراین، می‌توان این‌طور استنتاج کرد که حتی ادراک ما از واقع‌شوندگان آنی مستلزم ادراک ما از چیزی است که آنی نیست. در مثال یادشده، صحنه‌ای که در برابر چشمان ما است در یک دامنه زمانی استمرار پیدا کرده است که این دامنه زمانی بر حضور و عدم حضور ستاره احاطه دارد. شاهدش این است که یک واقعه آنی مانند ناپدید شدن یک شیء، را نمی‌توان با یک عکس ثبت کرد، بلکه برای ثبت چنین واقعه‌ای باید آن را فیلم‌برداری کرد (Soteriou, 2013, p. 96).

در نگاه اولیه، شاید این‌طور به نظر رسد که به دلیل اینکه در یک لحظه شیء (ستاره) ناپدید شد، ما از ناپدید شدن آن در یک لحظه به نحو ادراکی اطلاع پیدا کردیم و به این ترتیب، می‌توان طبق تعریف ارائه شده از مقوله حالت، اطلاع ادراکی یادشده را حالت بدانیم؛ زیرا این اطلاع ادراکی در یک لحظه

این اوصاف، از نظر مشابهت تجربه‌های ادراکی به باورها، او دیدگاه حالت بودن تجربه‌های ادراکی را ترجیح می‌دهد. اعتراض نخست به برن این است که اگر سادگی وجودشناختی^۱ مقصود او است، حالت بودن یا رویداد بودن تجربه، از این نظر که تمثّل یافتن ویژگی‌های تجربی را توضیح می‌دهند، در یک کفه ترازو هستند. تجربه، چه حالت باشد و چه رویداد، حامل ذهنی محتوای بازنمودی و متمثّل‌کننده ویژگی بازنمودی است؛ بنابراین، حالت بودن تجربه‌های ادراکی غرض از سادگی را برآورده نمی‌کند.

صرف‌نظر از سادگی، آیا تجربه‌ها، در واقع، حالت‌های ذهنی و ویژگی‌های تجربی ویژگی‌های ایستا هستند؟ عجلتاً، حالتی ذهنی مانند باور یا میل را فرض کنید: S از t_1 تا t_10 باور دارد p برقرار است. در هر لحظه از این بازه زمانی، باور یادشده صادق است. پس، در طول بازه زمانی یادشده، حالت ذهنی باور برقرار است؛ به این ترتیب، باور همگن تا لحظه است و در نتیجه، این حقیقت که S در طول بازه زمانی مشخص به p باور دارد، با این حقیقت تعیین می‌شود و توضیح داده می‌شود که S در هر یک از لحظاتی که آن بازه زمانی را تشکیل داده است، به p باور دارد و به بیان دیگر، در آن حالت قرار دارد. برای یک بازنمودگر، مانند برن که تجربه‌های ادراکی را گرایش‌های گزاره‌ای یا رابطه‌ای مانند باور می‌داند که بین سوژه و محتوا برقرار می‌شود، تجربه هم باید مانند باورها در مقوله حالت قرار گیرد؛ بنابراین، ویژگی‌های تجربی باید ویژگی‌های ایستایی باشند که توسط سوژه تمثّل می‌یابند.

برای ارزیابی این ادعا، بیایید فرض کنیم سوژه دو واقعه آنی و غیرآنی را به نحو ادراکی تجربه

^۱ Ontological simplicity

حادث شده است و همان لحظه در تعیین اطلاع ادراکی ما کافی است؛ اما با توجه به اینکه ادراک واقعه آنی یادشده مستلزم وجود صحنه‌ای است که در یک دامنه زمانی تداوم دارد و حضور و عدم حضور شیء را در بر گرفته است، اطلاع ادراکی که در طول بازه زمانی صحنه مربوط تداوم یافته است، حالت نخواهد بود؛ زیرا اگر اطلاع ادراکی حالت بود، باید لحظه به لحظه همگن می‌بود؛ در صورتی که آنچه در هر لحظه از بازه زمانی مربوط تعیین می‌شود، فقط به صحنه‌ای مربوط است که در همان لحظه بازنمایی می‌شود و نه صحنه‌ای که در طول بازه زمانی تداوم یافته است.

حال، فرض کنیم سوژه واقعه‌ای غیرآنی را ادراک می‌کند. موضوع در این مورد واضح‌تر است. مشخصاً، در چنین مواردی متعلق ادراک ما رویدادها یا فرایندها هستند؛ مانند حرکت یک خودرو در طول یک خیابان. واضح است چنین واقع‌شوندگانی برای محقق شدن به گذر زمان نیاز دارند و ذاتاً زمان‌بر هستند. فرض کنید حرکت خودرو در دامنه زمانی t_1-t_{10} اتفاق افتاده است. زمانی می‌توانیم بگوییم ما این واقعه را ادراک کرده‌ایم که در طول زیردامنه‌های t_1-t_{10} از اجزای زمانی رویداد مربوط مطلع باشیم. برای مثال، اگر در دامنه t_1-t_{10} خودرو از موقعیت مکانی I_1 به I_{10} حرکت می‌کند، ادراک چنین حرکتی مستلزم این است که ما در زیردامنه زمانی t_1-t_5 از اجزای زمانی حرکت خودرو، برای مثال، حرکت از I_1 به I_5 مطلع باشیم؛ بنابراین، اطلاع ادراکی ما از یک واقعه زمان‌بر مستلزم این است که به مقدار همان زمانی که طول می‌کشد تا این واقعه محقق شود، اطلاع ادراکی ما نیز همان مقدار طول بکشد.

در این سناریو، آیا اطلاع ادراکی ما از حرکت خودرو در طول تمام بازه زمانی یادشده از سنخ حالت است؟ واضح است که پاسخ منفی است؛ زیرا اگر

اطلاع ادراکی ما حالت بود، باید لحظه به لحظه‌اش همگن می‌بود؛ به گونه‌ای که در هر لحظه از بازه زمانی یادشده، برای مثال، t_3 ، صادق می‌بود که ما از حرکت خودرو از I_1 تا I_{10} مطلع هستیم. به عبارت دیگر، اطلاع ادراکی از حرکت خودرو از I_1-I_{10} باید حالتی باشد که در هر لحظه برقرار است. طبیعتاً، تا زمانی که رویداد یا فرایندی که متعلق ادراک ما است محقق نشود، حالت مطلع بودن ما از آن برقرار نمی‌شود؛ اما واضح است ما در t_1-t_3 فقط از بخشی از حرکت خودرو، یعنی I_1-I_3 ، مطلع هستیم؛ بنابراین، اطلاع ادراکی ما از حرکت خودرو در لحظه تعیین نمی‌شود و توسط آن توضیح داده نمی‌شود، بلکه اطلاع ادراکی ما از حرکت خودرو در طول بازه زمانی محقق می‌شود و توسط آن توضیح داده می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری

در این نوشتار، ماهیت وجودشناختی تجربه‌های ادراکی را بررسی کردم. به ویژه این پرسش را پیش کشیدم که آیا می‌توان آن‌ها را به‌سان رویدادهایی در چارچوب متافیزیکی طبقه‌بندی کرد. در ابتدا و از منظر الکس برن، دلایل طبقه‌بندی تجربه‌های ادراکی در مقوله رویدادها به صورت انتقادی ارزیابی شدند. این دلایل شامل شواهدی از زبان متعارف و درون‌نگری بودند. در رابطه با شواهد نوع اول، بیان شد کاربرد مفهوم تجربه در اظهارات روزمره در معنای زیست‌نامه‌ای است و نمی‌توان برداشت کرد که مفهوم تجربه در این اظهارات به رویدادهایی درون خود سوژه ارجاع می‌دهد. در رابطه با شواهد دوم، برن با توسل به تز شفافیت تجربه نشان داد تجربه به‌سان هویتی جزئی نمی‌تواند متعلق درون‌نگری قرار گیرد، چه رسد به اینکه آن را تحت مقوله‌ای مشخص مندرج کنیم؛ بنابراین، تجربه‌های ادراکی را نمی‌توان

به‌سادگی تحت مقوله رویدادها در نظر گرفت.

در ادامه، دیدگاه جایگزینی (طبق نظر برن) را مطرح کردم که تجربه‌های ادراکی را به عنوان گرایش‌های گزاره‌ای معرفی می‌کند. طبق این دیدگاه، تجربه‌های ادراکی مانند باورها حالت‌هایی هستند که سوژه با قرار گرفتن در آن‌ها با محتوا مرتبط می‌شود و نه رویدادهایی که در طول زمان گسترش می‌یابند؛ به این ترتیب، آن‌ها را می‌توان به مثابه حالت‌هایی تلقی کرد که در طول زمان برقرار می‌شوند. به نظر می‌رسد دیدگاه برن را بتوان ذیل دیدگاهی موسوم به دیدگاه ادامه‌دهندگان، در مقابل دیدگاه واقع‌شوندگان، قرار داد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد بتوان مدعای برن را به دو بخش تقسیم کرد: اول اینکه بین مقوله حالت و رویداد تمایز وجودشناختی وجود دارد و دوم اینکه حالت بودن تجربه‌های ادراکی رجحان دارد.

در رابطه با بخش اول مدعا، پرسش اصلی این است که آیا تمایزهای میان مقوله‌هایی مختلف همچون رویدادها و حالت‌ها وجودشناختی هستند یا صرفاً به نحوه توصیف ما از پدیده‌ها بازمی‌گردند. سعی کردم با تعمق بیشتر در ساختار زمانی پدیده‌ها و توسل به مفهوم شکل زمانی، به این پرسش پاسخ دهم. این مفهوم به مقوله‌هایی ارجاع می‌دهد که توصیف‌کننده شیوه‌های پر کردن ظرف زمان توسط پدیده‌ها هستند. مقوله‌های یادشده عبارت‌اند از: رویداد، فرایند، دستاورد و حالت. در این مسیر، بحثی پیش کشیده شد در رابطه با اینکه اگر حالت‌ها را شبیه اشیای فیزیکی در موضوع استمرار در نظر بگیریم، آنگاه می‌توانیم آن‌ها را از واقع‌شوندگان (رویدادها و فرایندها) متمایز بدانیم. در آنجا، به این نتیجه رسیدم که اگر در موضوع استمرار (۱) دوام‌گرا (و نه ممتدگرا) بوده باشیم، (۲) اجزای زمانی را بپذیریم و (۳) حالت‌ها را به اشیای فیزیکی تشبیه کنیم، به نظر

می‌رسد تعیین در لحظه بتواند ملاکی خوب برای استقرار تمایز میان حالت‌ها و واقع‌شوندگان باشد. در رابطه با بخش دوم مدعا، استدلال شد ویژگی‌های تجربی ویژگی‌های پویا هستند و تمثیل یافتن این ویژگی‌ها توسط سوژه تجربه‌های ادراکی را در مقوله واقع‌شوندگان، مشخصاً رویدادها، قرار می‌دهد. سوژه برای بازنمایی اموری که دارای امتداد زمانی هستند و ویژگی‌هایی که در طول امتداد زمانی یا تداوم دارند یا محقق می‌شوند (یعنی چه این ویژگی‌ها ایستا باشند و چه پویا)، باید ویژگی‌های تجربی را تمثیل کند که در هر لحظه تجدید می‌شوند. به عبارت دیگر، ویژگی‌های تجربی، مشخصاً بازنمودی و پدیداری، نمی‌توانند ایستا باشند، بلکه ذاتاً پویا هستند و تغییر لحظه به لحظه در آن‌ها برای بازنمایی واقع‌شوندگان آنی و غیرآنی (زمان‌مند) شرط لازم است. پس، اگر ویژگی‌های تجربی پویا هستند، تمثیل یافتن آن‌ها توسط سوژه نیز تحت مقوله واقع‌شوندگان مندرج می‌شود و نه حالت.

این مباحث به ما کمک می‌کنند تا درکی بهتر از تجربه‌های ادراکی و جایگاه آن‌ها در چارچوب متافیزیکی داشته باشیم و به پرسش‌های بنیادین درباره ماهیت و ساختار آن‌ها پاسخ دهیم؛ با وجود این، همچنان پرسش‌هایی باقی می‌ماند که به پژوهش‌هایی بیشتر و مستقل نیاز دارند؛ مانند رابطه میان اجزای زمانی تجربه ادراکی با خود تجربه ادراکی یا سازوکار بازنمایی ویژگی‌های زمانی. این پژوهش‌ها نشان خواهند داد تجربه‌های ادراکی نه فقط به واسطه محتوای بازنمودی خود، بلکه به دلیل ویژگی‌های زمانی و پدیداری‌شان نیز پیچیدگی‌هایی ویژه دارند که نمی‌توان به‌سادگی آن‌ها را در یک چارچوب ثابت و قطعی بررسی کرد.

- Searle, J. (1983). *Intentionality: An Essay in the Philosophy of Mind*. Cambridge University Press.
<https://doi.org/10.1017/CBO9781139173452>
- Simons, P. (2000). Continuants and Occurrents. *Aristotelian Society Supplementary Volume*, 74(1), 59-75. <https://doi.org/10.1111/1467-8349.00063>
- Soteriou, M. (2013). *The mind's construction: The ontology of mind and mental action*. Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199678457.001.0001>
- Steward, H. (1997). *The ontology of mind: Events, processes, and states*. Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780198250647.001.0001>
- Taylor, B. (1977). Tense and Continuity. *Linguistics and Philosophy*, 1(2), 199-220.
<https://doi.org/10.1007/BF00351103>
- Tye, M. (1995). *Ten Problems of Consciousness: A Representational Theory of the Phenomenal Mind*. MIT Press.
<https://doi.org/10.7551/mitpress/6712.001.0001>
- Tye, M. (2002). *Consciousness, color, and content*. MIT Press.
<https://doi.org/10.7551/mitpress/2110.001.0001>
- Vendler, Z. (1957). Verbs and Times. *The Philosophical Review*, 66(2), 143-160.
<https://doi.org/10.2307/2182371>
- Brewer, B. (2011). *Perception and its Objects*. Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199260256.001.0001>
- Byrne, A. (2009). Experience and Content. *The Philosophical Quarterly* (1950-), 59(236), 429-451. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9213.2009.614.x>
- Crowther, T. (2018). processes as continuants and process as stuff. In R. Stout (Ed.), *Process, action, and experience* (pp. 58-81). Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/oso/9780198777991.003.0004>
- Grube, E. (2013). *The process of experience* [The University of Texas at Austin].
- Hawley, K. (2020). Temporal Parts. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
<https://plato.stanford.edu/archives/sum2020/entries/temporal-parts>
- Hofweber, T., & Velleman, J. D. (2011). HOW TO ENDURE. *The Philosophical Quarterly*, 61(242), 37-57.
<https://doi.org/10.1111/j.1467-9213.2010.671.x>
- Landman, F. (1992). THE PROGRESSIVE. *Natural Language Semantics*, 1(1), 1-32.
<https://doi.org/10.1007/BF02342615>
- Loux, M. J., & Crisp, T. M. (2017). *Metaphysics: A Contemporary Introduction* (4 ed.). Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9781315637242>
- Lycan, W. (2003). Dretske's ways of introspecting. In B. Gertler (Ed.), *Privileged access: Philosophical accounts of self-knowledge* (pp. 15-29). Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9781315245997>
- Mourelatos, A. P. D. (1978). Events, processes, and states. *Linguistics and Philosophy*, 2(3), 415-434.
<https://doi.org/10.1007/BF00149015>
- Pautz, A. (2011). What are the Contents of Experiences? In K. Hawley & F. Macpherson (Eds.), *The Admissible Contents of Experience* (pp. 114-138).
<https://doi.org/10.1002/9781444343915.ch7>
- Peacocke, C. (1983). *Sense and Content: Experience, Thought, and Their Relations*. Clarendon Press.
- Rothstein, S. (2004). *Structuring Events: A Study in the Semantics of Aspect*. Wiley.
<https://doi.org/10.1002/9780470759127>

